

# درس و درد!

مروری دوباره بررمان «مدیر مدرسه» جلال آل احمد



منصوره رضایی

دانشجوی دکتری  
زبان و ادبیات فارسی

دوستان عزیز و کتابخوان! می‌دانیم که دلتان برای درس و کتاب و مدرسه و دانشگاه يك ذره شده و مثل زندانیانی که چوب خط آزادیشان را روی دیوار سلولشان حك می‌کنند یا مثل بچه‌هایی که مدام از مادرانشان می‌پرسند چند تا خواب دیگه بکنیم مدرسه‌ها باز می‌شه؟ شما هم این روزها دارید لحظه شماری می‌کنید که از رخوت و سستی و بخور و بخواب تابستان رها شوید و به آغوش گرم مدرسه و دانشگاه برگردید! متأسفانه غم و شادی دنیا درهم است و بوی خوش پاییز و خنکای دل انگیزش با شروع مدارس درهم آمیخته شده و اجازه يك نفس راحت روی برگ‌های خش خش کن را ازمان دریغ کرده. (می‌دانم الان می‌گویید با خودت چند چندی و نه به آن تعریف و تمجیدت، نه به این دم و تخریب! من هم پاسخ می‌دهم که باید روزنامه نویس باشی تا بدانی به دست آوردن دل همه اقدار با دوزهای مختلف خ. خوانی چقدر سخت است.)

به هر روی، حالا که چه بخواهیم و چه نخواهیم، مدرسه‌ها دارد باز می‌شود و شادی ما آغاز می‌شود؛ بهتر است به جای آه و ناله، يك کتاب خوب با حال و هوای مدرسه بخوانیم و لذت ببریم. جناب جلال آل احمد در کتاب «مدیر مدرسه» يك (با فتحه بخوانید) يك مدرسه‌ای را ترسیم کرده که تمام مدارس و دانشگاه‌های ما در برابرش قصر و بلکه بهشت هستند و معلم‌هایمان هم در مقایسه با معلم‌های آن مدرسه، حوریان بهشتی‌اند. البته قبل از توضیح و حرف و حدیث درباره کتاب مذکور، گفتن این نکته ضروری است که رمان مدیر مدرسه يك اثر نمادین و سیاسی - اجتماعی است. یعنی منظور جلال آل احمد از مدرسه، جامعه است و طبق همین نماد، پیدا کنید پرتقال فروش را....

همان‌طور که از اسم این اثر مشخص است شخصیت اول داستان، مدیر است و محل رخ دادن اتفاقات، مدرسه است. البته این آقای مدیر از اول مدیر نبوده و بعد از چند سال گچ خوردن و با بچه‌ها

سر و کله زدن از شغل شریف معلمی خسته می‌شود و جهت تنوع و کسب درآمد بیشتر با لطایف الحیلی به مقام مدیریت مدرسه ارتقا پیدا می‌کند. اولش که وارد مدرسه می‌شود همین‌طور که با دُمش گردو می‌شکسته در مقام ناجی علمی - فرهنگی - اخلاقی - همه چی! به فکر سر و سامان دادن مدرسه می‌افتد. مثلاً جو می‌گیردش و از ناظم مدرسه می‌خواهد ترکه‌اش را بگذارد کنار و دیگر، بچه‌ها را تنبیه بدنی نکند. اما

هرچه زمان پیش می‌رود و ذوق آقای مدیر فروکش می‌کند و چشم‌هایش باز می‌شود، می‌فهمد اوضاع مدرسه خراب‌تر از این حرف‌هاست و به قول معروف، سگ می‌زند و گریه می‌رقصد. این وسط، مدیر می‌ماند و حوضش. تازه می‌فهمد کار، بیخ دارد و خانه از پای‌بست ویران است. مثلاً می‌فهمد فراش یا خدمتکار، همه‌کاره مدرسه است و درآمدش از تمام معلم‌ها و حتی خود مدیر هم بیشتر است. یا با خیلی از پارتی‌بازها و زیرمیزی‌بگیری‌ها! آشنا می‌شود و حساسی قاطی می‌کند. البته درست است اوضاع مدرسه و اداره

فرهنگ (آموزش

و پرورش فعلی)

و کلا وضع

مملکت، وخیم

بوده اما جناب مدیر

هم شانس ندارد و

از وقتی وارد مدرسه

می‌شود، هرچه بدبختی

و بدبختی هست بر

سرش آوار می‌شود. به

قول انوری شاعر، هر

بلایی کز آسمان آید/

گرچه بر دیگری روا

باشد/ بر زمین نارسیده

می‌گوید؛ خانه مدیر کجا

باشد!

یکی از بلاهایی که مدیر

دچارش می‌شود تصادف

معلم کلاس چهارم با

ماشین يك آمریکایی

است. شاید فکر کنید

تصادف معلم برای خودش

بلا محسوب می‌شده نه برای

مدیر مدرسه اما اگر بدانید

که مدیر به چه بدبختی دیه

تصادف را از طرف آمریکایی

می‌گیرد اما همان روز، پدر

معلم تشریف می‌آورد مدرسه

و می‌گوید از شکایت متصرف

شده‌اند، چون آمریکاییه! قول

داده پسرش را در يك جای نان و آب دار استخدام

خواهد کرد. این چنین مدیر می‌فهمد که کاسه

داغ‌تر از آتش شده و دلش به حال خودش می‌سوزد.

اما بدبختی‌های مدیر به همین جا ختم نمی‌شود و در

این گیر و دار، معلم کلاس سوم را هم به جرم طرفداری

از شوروی دستگیر می‌کنند. فقط باید مدیر یا ناظم یا

معلم باشید که بفهمید بی‌معلم بودن دو کلاس، یعنی



طرح: برگرفته از پوستر  
یازدهمین دوره جایزه ادبی جلال

چه. مدیر که تا خرخره در بدبختی فرو رفته، يك روز صبح که پشت میز وسوسه انگیز مدیریت نشسته، با داد و بیداد پدر یکی از دانش‌آموزان مواجه می‌شود که چند عکس خاک بر سری! دست گرفته و ادعا می‌کند معلم پسرش به بچه‌ها داده تا به عنوان کار دستی، تزئین‌شان کنند! و این چنین برق از کله مدیر می‌پرد و قشقرقی به پا می‌کند آن طرفش ناپیدا.

به همه اینها گریه رقصاندن‌های گاه و بیگاه ناظم را هم اضافه کنید. صبر کنید! مشکلات مدیر به همین جا ختم نمی‌شود. یعنی مشکلی در مدرسه پیش می‌آید که مشکلات قبلی، پیشش شکلات بوده‌اند! مشکلی که اینجا نمی‌گوییم چون هم از ذکرش معذوریم و هم می‌خواهیم شما را بگذاریم توی خماری تا خودتان بروید کتاب را بخوانید و کله تکان بدهید. فقط همین را می‌گوییم که این مشکل، آن قدر جدی و اساسی هست که کار راه استخوان مدیر می‌رساند.

مدیر مدرسه، اثر مشهور جلال آل احمد در سال ۱۳۳۷ - یعنی چند سال پس از کودتای ۲۸ مرداد. نوشته شده و هنوز هم جزو پرفروش‌ترین رمان‌های فارسی است. این داستان هم مانند سایر آثار جلال، نثر صمیمی، ساده و روانی دارد و با ضرب‌المثل‌ها و کنایه‌های جذاب جلال همراه است. همان‌طور که گفتیم چون آن سال‌ها خفقان بر کشور حاکم بوده و بسیاری از شاعران و نویسندگان در بایکوت نوشتاری به سر می‌بردند، آنها هم مجبور بودند حرف دلشان را در قالب نماد یا سمبل بگنجانند. مثلاً همین مدرسه، نماد جامعه آن زمان بوده و مدیر، نماد ناجی یا مصلح شکست خورده. در پایان، قسمتی از این کتاب را می‌خوانیم تا علاوه بر شخصیت‌ها با زبان و حال و هوایش هم آشنا شویم:

«ناظم جوان رشیدی بود که بلند حرف می‌زد و به راحتی امر و نهی می‌کرد و بیابرویی داشت و با شاگردهای درشت روی هم ریخته بود که خودشان ترتیب کارها را می‌دادند و پیدا بود که به سرخر احتیاجی ندارد و بی‌مدیر هم می‌تواند گلیم مدرسه را از آب بکشد. معلم کلاس چهار خیلی گنده بود. دو توی يك آدم حسابی. توی دفتر اولین چیزی بود که به چشم می‌آمد، از آنهایی که اگر توی کوچه ببینی خیال می‌کنی مدیرکل است. لفظ قلم حرف می‌زد... معلم کلاس اول باریکه‌ای بود سیاه‌سوخته. با تهریشی و سر ماشین‌کرده‌ای و یخه بسته. بی‌کراوات. شبیه میرزا بنویس‌های دم پستخانه. حتی نوکر مآب می‌نمود. ساکت بود و حق هم داشت. می‌شد حدس زد که چنین آدمی فقط سر کلاس اول جرأت حرف زدن دارد و آن هم فقط درباره‌ای با کلاه و صادوسط و از این حرف‌ها.»